

اندیشه اسلامی ۱

مؤلفان: آیت الله جعفر سبحانی

دکتر محمد محمدرضایی

همراه با اصلاحات و ویراستاری علمی

حجة الاسلام دکتر حسین علی احمدی

۱۳۸۵

مقدمه

در زندگی انسان، تعقل و خردورزی و سپس انتخاب اعتقاد درست، بسیار اهمیت دارد، زیرا که انتخاب هر اعتقاد و تفکری، قطعاً، در سرنوشت و اعمال انسان اثر می‌گذارد و می‌توان گفت که رفتار آدمی، جلوه بیرونی همان باورهاست. اصولاً تفاوت اساسی بین افراد صالح و نیکوکار و عادل و ... و افراد ظالم و تبه‌کار، به اعتقاد و تفکر آنها برمی‌گردد. از این رو است که قرآن، انسان را بسیار به اندیشه‌ورزی و انتخاب راه و اعتقاد صحیح و بهترین اعتقاد و التزام به آن، دعوت می‌کند؛ به گونه‌ای که بدترین جنبدگان نزد خدا کسانی هستند که کر و لال‌اند و اصلاً تعقل نمی‌کنند. بنابراین، قبل از هر چیز انسان باید دربارهٔ اموری که در زندگی‌اش سرنوشت‌ساز است به تفکر بپردازد. از مسائل بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در سعادت آدمی، تفکر در باب انسان، خدا و معاد است. آدمی اگر به درستی خود را بشناسد و تواناییها و گنجینه‌های فطری خود را کشف کند، می‌تواند به سعادت و کامیابی نایل گردد. بنابراین، اولین وظیفهٔ انسان، این است که خود را نیک بشناسد: از چه آفریده شده است و چه کسی او را آفریده است و چه تواناییهایی در نهاد او قرار دارد، خودشناسی اگر به درستی انجام گیرد، می‌تواند به شناخت خدا و معاد نیز بینجامد. اعتقاد به خدا و معاد، چهرهٔ زندگی انسان را دگرگون می‌کند. فردی را در نظر بگیرید که خود را مخلوق و آفریدهٔ خدای حکیم و علیم و قدیر می‌داند که ارتباط مخلوقانه‌اش با او در هر لحظه برقرار است؛ خلقت خود را بی‌هدف ندانسته و زندگی دنیایی خود را فرصتی برای تعالی و تکامل خود می‌داند نه صرفاً خوشگذرانی زودگذر مادی؛ تعالیم پیامبران را نه مزاحم آزادی خود بلکه

تکامل ساز روح آدمی می داند؛ جهان را به این زندگی مادی منحصر ندانسته، بلکه بر آن است که این دنیا مزرعه آخرت است و سعی و کوشش و اعمال او، زندگی جاودانه را رقم خواهد زد، خدا را بر تمام اعمال خود ناظر می داند که کوچکترین عمل او از چشم حسابرسان الهی مخفی نیست؛ هیچ ظلمی را به بندگان خدا روا نمی دارد؛ برای رشد و تعالی بندگان خدا دل می سوزاند و از پای نمی نشیند. او چگونه عمل خواهد کرد؟

حال فرد دیگری را در نظر بگیرید که خود را در حد سایر حیوانات تنزل می دهد که هیچ هدفی جز خوشگذرانی و لذت طلبی در این دنیا ندارد؛ خود را مخلوق موجودات بی جان و بی شعور می داند که هیچ هدفی از خلقت او نداشته اند؛ زندگی را به این زندگی دنیوی محدود دانسته که تنها فرصتی است برای خوشگذرانی هر چه بیشتر؛ استعمار، استثمار، ظلم و تعدی به دیگران، همه در راستای لذت طلبی او قابل توجیه اند. او چگونه عمل خواهد کرد؟

بدین سان، اهمیت و نقش خودشناسی، خداشناسی و معادشناسی جلوه گر می شود. و اهمیت درس اندیشه اسلامی در دانشگاهها در این راستا توجیه پذیر است.

این کتاب در حد خود کوششی ناچیز برای خردورزی و شناخت صحیح در باب این سه موضوع اساسی است؛ امید است که در انجام رسالت خود، کامیاب شود. خداوند را بر این توفیق، سپاس می گوئیم. در عین حال از آنجا که هیچ کار بشری، عاری از نقص و کاستی نیست، نقدهای اساتید و اندیشوران را به دیده منت می نهیم.

در پایان، از زحمات بی وقفه تمام دست اندرکاران مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها و همکاران دانشگاه پیام نور که در تولید این اثر نقش آفرین بوده اند سپاسگزاریم.

مؤلفان

فهرست

یازده	مقدمه
۱	بخش یکم. انسان و ایمان
۳	فصل اول. انسان
۳	الف) خودشناسی
۴	۱. مقدمهٔ کمال انسانی
۵	۲. پیش درآمد جهان‌شناسی
۵	۳. مقدمهٔ خداشناسی
۶	۴. حلال مشکلات انسان
۷	ب) حقیقت انسان
۱۰	۱. بعد ادراکی انسان
۱۰	ادراک نظری
۱۱	قوای علم حصولی
۱۱	ادراک عملی
۱۲	۲. بُعد گرایشی انسان
۱۲	۱. گرایشهای حیوانی
۱۲	۲. گرایشهای انسانی
۱۴	فصل دوم. ایمان
۱۴	الف) معنای ایمان
۱۵	۱. ایمان و معرفت
۱۶	۲. ایمان و عقل
۱۸	۳. ایمان و عمل
۲۰	۴. ایمان و اختیار

۲۱	ب) متعلقات ایمان
۲۳	ج) درجات ایمان
۲۵	بخش دوم. مبدأ
۲۷	فصل اول. اثبات وجود خدا
۲۸	الف) برهان فطرت
۲۹	۱. معنای فطرت
۳۰	۲. فطرت خداجویی
۳۱	ب) برهان علی
۳۱	۱. تعریف علت و معلول
۳۲	۲. اثبات معلولیت عالم
۳۳	۳. امتناع دور و تسلسل علل
۳۴	ج) برهان نظم
۳۶	۱. ساختار مشترک برهان نظم
۳۷	۲. تعریف نظم
۳۷	۳. تقریر برهان نظم
۳۷	برهان هدفمندی
۳۸	برهان هماهنگی
۴۰	فصل دوم. صفات خدا
۴۰	الف) راههای شناخت صفات خدا
۴۰	۱. راه عقلی
۴۲	۲. سیر در آفاق و انفس
۴۲	۳. قرآن و روایات
۴۳	۴. کشف و شهود
۴۳	ب) انواع صفات خدا
۴۳	۱. صفات ثبوتی و سلبی
۴۴	۲. صفات ذاتی و فعلی
۴۵	۳. صفات نفسی و اضافی
۴۵	ج) برشماری صفات ذاتی ثبوتی
۴۵	۱. علم الهی
۴۷	۲. قدرت الهی
۴۸	۳. حیات الهی
۴۸	۴. اراده الهی
۴۹	۵. حکمت
۵۱	د) عدل
۵۲	۱. عدل تکوینی

۵۲	۲. عدل تشریحی
۵۳	۳. عدل جزایی
۵۵	فصل سوم. مسئله شر
۵۵	الف) تعریف شر
۵۶	ب) راه‌حلهای مسئله شر
۵۶	۱. لازمه جهان مادی
۵۸	۲. ناشی از آزادی انسان
۶۰	۳. ناشی از جزئی‌نگری
۶۱	ج) فواید شرور در جهان
۶۱	۱. شکوفا شدن استعدادها
۶۲	۲. بیداری از غفلت
۶۳	۳. آزمون الهی
۶۴	فصل چهارم. توحید و عبادت
۶۴	الف) مراتب توحید
۶۴	۱. توحید ذاتی
۶۶	۲. توحید صفاتی
۶۷	۳. توحید در خالقیت
۶۸	۴. توحید در ربوبیت
۷۰	۵. توحید در تشریح
۷۱	۶. توحید در اطاعت
۷۲	۷. توحید در حاکمیت
۷۳	۸. توحید در عبادت
۷۳	ب) اسرار نماز
۷۵	۱. یاد خدا
۷۶	۲. وحدت
۷۶	۳. رفع فاصله طبقاتی
۷۷	۴. پرهیز از گناه
۷۸	۵. اطاعت‌پذیری
۷۸	۶. بهداشت تن
۷۸	۷. اخلاص
۷۹	۸. شادابی و نشاط
۷۹	۹. وقت‌شناسی
۷۹	ج) دلیل عبادت انسان

۸۱	بخش سوم. معاد
۸۳	فصل اول. کلیات
۸۳	الف) تعریف و اهمیت معاد
۸۳	۱. تعریف
۸۳	۲. اهمیت
۸۴	۳. نظر قرآن
۸۶	ب) نمونه‌های مشابه
۸۶	۱. احیای پرندگان
۸۷	۲. زنده شدن عَزِیر
۸۷	۳. اصحاب کَهِف
۸۸	۴. زنده شدن مردگان
۸۹	۵. رویش گیاهان
۹۰	ج) براهین معاد
۹۰	۱. برهان فطرت
۹۱	۲. برهان عدالت
۹۳	۳. برهان معقولیت
۹۳	د) انواع معاد
۹۴	۱. معاد جسمانی و روحانی
۹۴	۲. انواع معاد در قرآن
۹۷	فصل دوم. مرگ
۹۷	الف) ماهیت مرگ
۹۷	۱. معنای لغوی مرگ
۹۸	۲. آیا مرگ امر عدمی است؟
۹۸	۳. مرگ؛ سنت حتمی و همگانی
۹۸	۴. وحشت از مرگ
۱۰۰	ب) انواع مرگ
۱۰۰	۱. مرگهای دشوار و آسان
۱۰۱	۲. مرگ تن و قلب
۱۰۱	۳. مرگ فرد و جامعه
۱۰۲	۴. مرگ افتخارآمیز
۱۰۲	ج) توبه و وصیت در حال مرگ
۱۰۲	۱. توبه محتضر
۱۰۳	۲. وصیت در حال مرگ
۱۰۵	فصل سوم. بعد از مرگ
۱۰۵	الف) قبر و عالم برزخ
۱۰۶	ب) تصویر رستاخیز

۱۰۶	۱. وضع زمین و دریاها و کوهها
۱۰۷	۲. وضع آسمان و ستارگان
۱۰۷	۳. نفخ صور
۱۰۸	ج) اوصاف قیامت
۱۰۹	د) حسابرسی آخروی
۱۱۰	۱. حسابرس
۱۱۱	۲. متعلق حساب
۱۱۲	۳. اتمام حجت
۱۱۳	ه) میزان
۱۱۳	۱. معنای میزان
۱۱۴	۲. میزان اهل ایمان
۱۱۴	و) گواهان روز رستاخیز
۱۱۸	ز) تجسم اعمال
۱۲۱	فصل چهارم. بهشت و جهنم
۱۲۱	الف) آفرینش کنونی بهشت و جهنم
۱۲۳	ب) راه رسیدن به بهشت
۱۲۳	۱. ایمان و عمل صالح
۱۲۳	۲. پیروی از خدا و رسول
۱۲۴	۳. راستگویی
۱۲۴	۴. نیکوکاری
۱۲۴	۵. صبر
۱۲۵	۶. مواظبت از نماز
۱۲۵	۷. انفاق در راه خدا
۱۲۶	۸. شهادت در راه خدا

بخش یکم

انسان و ایمان

فصل اوّل

انسان

الف) خودشناسی

از مسائل مهم انسان و شاید مهمترین آنها، شناخت خود انسان است. آدمی قبل از آنکه به شناخت جهان پیرامون خود و نیک و بد آن پردازد، باید خود را بشناسد و گنجینه‌های فطرت و نهاد خود را کشف نماید و آنها را به کمال برساند و امیال نفسانی و شهوانی خود را تعدیل کند. در این صورت است که به بزرگترین سعادت نایل می‌شود. اما اگر غفلت بورزد و استعدادهاى خود را نیابد و شکوفا نسازد و فقط نیازهای مادی و امیال نفسانی و حیوانی خود را برآورد، گرفتار خسران می‌گردد و از مرتبه انسانیت به حیوانیت تنزل می‌کند.

دعوت به شناخت انسان از توصیه‌های مهم پیامبران الهی، عالمان اخلاق، عارفان و فیلسوفان است و انسان خود نیز اهمیت آن را احساس می‌کند. البته، آدمی از جهات مختلف، موضوع شناخت و علوم گوناگون است. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اخلاق، پزشکی، اندام‌شناسی، زیست‌شناسی و بیوشیمی و ... هر کدام، از نظرگاه خاصی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ اما منظور از شناخت انسان در این مبحث، آن است که او دارای استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان و تکامل انسانی است. اگر انسان با تأمل و تفکر، امکانات و استعدادهایی که برای رشد و تکامل در او آفریده شده است، بشناسد، بهتر می‌تواند سرمایه‌های وجودی خود را به کمال برساند. قرآن و روایات اسلامی، انسان را به خودشناسی دعوت می‌کنند.

قرآن می‌فرماید:

- انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است^۱؛
- آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را آفریدیم و حال آنکه چیزی نبوده است^۲؛
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خود پردازید ...^۳.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

کسی که به خودشناسی دست یابد، به بزرگترین سعادت و کامیابی رسیده است.^۴

بنابه نقل تاریخی بر در معبد دلفی، در یکی از شهرهای یونان باستان، برای کشف رموز خلقت و پیچیدگیهای وجود انسان، نوشته بودند که «خود را بشناس!» در تاریخ فلسفه، خودشناسی، از نظریات اساسی سقراط حکیم بوده است.^۵ ایمانویل کانت، از فیلسوفان بزرگ مغرب زمین، می‌گوید:

انسان قبل از هر چیز باید به ارزیابی و شناخت دقیق توانایی خود پردازد.^۶

بنابراین، در اهمیت خودشناسی، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست؛ اما برای روشنی هرچه بیشتر رجحان و ضرورت خودشناسی، می‌توان به دلایل ذیل اشاره کرد:

۱. مقدمه کمال انسانی

اگر آدمی قبل از هر چیز خود را بشناسد، بهتر می‌تواند از سرمایه‌های وجودی خود بهره‌برد و آنها را شکوفا سازد؛ زیرا نقطه آغاز شناخت سرمایه‌های وجودی است. او می‌تواند از خود بپرسد: آیا حد وجودی انسان در حد سایر حیوانات است یا قدرت تعالی و رشد و پرواز کردن دارد؟ اگر قدرت تعالی و پرواز به عالم ملکوت را دارد تا

۱. طارق (۸۶): ۵.

۲. مریم (۱۹): ۶۷.

۳. مائده (۵): ۱۰۵.

۴. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۷۳.

5. W. L. Reese, Dictionary of Philosophy and Religion, "Thales", "Socrates".

۶. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، ج ۶، ص ۲۳۱.

چه حد می تواند پرواز کند؟ اگر انسان از قدرت تعالی و پرواز خود استفاده نکند و از سرمایه وجودی خود بهره نبرد، آیا شایسته مذمت نیست؟ آیا انسان غیر از این بدن مادی، حقیقت دیگری به نام روح دارد؟ اگر انسان دارای روح است، نیازهای آن چیست و چگونه باید برآورده شود و چگونه باید تکامل پیدا کند؟ پاسخ به این پرسشها مقدمه تکامل انسانی است.

۲. پیش درآمد جهان شناسی

شناخت جهان پس از تعامل انسان با جهان خارج از خود است. انسان بعد از تعامل است که می گوید، می بینم، می شنوم و می شناسم. سؤال اساسی این است که موجودی که از آن به «من» تعبیر می کنیم، چه اندازه در شناخت سهم دارد؟ آیا همه سهم برای انسان است، یا سهم اساسی برای جهان خارج است و یا هر دو سهم هستند؟ لازمه پاسخ به این سؤال، خودشناسی است. انسان باید ابتدا قوا و ابزار شناخت خود و گستره و مرزهای آنها را بشناسد تا بعد به شناخت جهان دست یابد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ^۱

کسی که خود را نمی شناسد، چگونه غیر خود را تواند شناخت؟!

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَانَ لَغَيْرِهِ أَعْرَفُ وَ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ كَانَ بَغَيْرِهِ أَجْهَلُ.^۲

کسی که خود را بشناسد، دیگری را بهتر می شناسد و کسی که به خود جاهل است، به دیگران جاهل تر است.

۳. مقدمه خداشناسی

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

۱. عبدالواحد الآمدی، غررالحکم و دررالکلم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، تحقیق جلال الدین المحدث الأرموی، حدیث ۶۹۹۸.
 ۲. همان، حدیث ۸۷۵۸.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ^۱

هر کسی خود را بشناسد، پروردگارش را می‌شناسد. خودشناسی را، که مقدمه خدانشناسی است، می‌توان از جهات گوناگونی مورد تأمل قرار داد:

- از آنجا که فطرت آدمی با معرفت خدا عجین است، دعوت به خودشناسی در واقع دعوت به خدانشناسی و ارتباط با خدا است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: خدایا! تو قلبها را با محبت خود و عقلها را با معرفت خود سرشته‌ای.^۲ بنابراین، خودشناسی، مقدمه محبت و معرفت به خدا است.

- وجود انسان، وجودی وابسته و ممکن الوجود است و چنین موجودی نمی‌تواند، آفریننده خود باشد. بنابراین، هنگامی که آدمی به خودشناسی می‌پردازد، وابستگی خود را به خدا احساس می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی‌نیاز و ستوده است.^۳

- اگر انسان ساختار پیچیده خود را مورد تأمل قرار دهد، به ناظمی حکیم و علیم که چنین ساختاری را پدید آورده است، آگاه می‌گردد. قرآن در این باره می‌فرماید: و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است و در وجود خود شما؛ آیا نمی‌بینید؟!^۴

۴. حلال مشکلات انسان

بسیاری از مشکلات روحی و روانی و فکری و اخلاقی انسان ناشی از خودناشناسی است. اگر آدمی، حقیقت واقعی خود، هدف خلقت، رابطه خود با خدا، موقعیت خود در نظام هستی، تأثیر زندگی دنیوی در آخرت، نقش اخلاق نیکو و برخورد مناسب با دیگران، سهم ثروت در کیفیت زندگی و نقش مصیبتها و خوشیها را در زندگی بداند، بسیاری از مشکلات او حل می‌گردد و زندگی سعادت‌آمیزی را برای خود رقم می‌زند.

۱. همان، ح ۷۹۴۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳.

۳. فاطر (۳۵): ۱۵.

۴. ذاریات (۵۱): ۲۰-۲۱.

بسیاری از مکاتب ساخته و پرداخته دست بشر نظیر ماتریالیسم، لیبرالیسم، نازیسم، تبعیض نژادی، سرمایه‌داری و اگزیستانسیالیسم الحادی، که امروزه سرنوشت آدمیان را رقم می‌زنند، ریشه در عدم شناخت انسان دارند. اگر آدمی خود را به خوبی می‌شناخت، دیگر گرفتار این مکاتب نمی‌گشت و می‌توانست در پرتو تعقل و خردورزی به آرامش راستین دست یابد که همان انس با خدا و تبعیت از فرامین الهی است.

ب) حقیقت انسان

در باب حقیقت انسان دو دیدگاه وجود دارد: مادی و الهی. کسانی که هستی را با ماده برابر می‌دانند یا انسان را پدیده‌ای کاملاً مادی تلقی می‌کنند، تمام قوانین حاکم بر حقیقت انسان را مادی می‌دانند. ایشان معتقدند با قوانین مادی، که مبتنی بر حس و تجربه است، می‌توان انسان را شناخت و اصولاً تمام تحلیلهای آنها در باب انسان، مادی‌گرایانه است. براساس این تحلیل، انسان، با مردن و متلاشی شدن جسمش نابود می‌گردد.

گروه دیگر علاوه بر بعد مادی انسان، به بعد غیرمادی او نیز اعتقاد دارند، و برای انسان علاوه بر بدن مادی، حقیقتی به نام روح، قائلند. ادیان الهی به ویژه دین اسلام با نظر دوم همراهند. محور همه تعالیم ادیان الهی روح آدمی است و اگر به جسم انسان نیز توجه می‌کنند، به دلیل تأثیر آن در روح است. این روح غیرمادی را نمی‌توان با قوانین برخاسته از علوم حسی و تجربی و یا با ابزار حسی به مطالعه و بررسی گذاشت. ابزار شناخت آن غیرتجربی و غیرحسی است. براساس این تحلیل، روح یا بعد غیرمادی انسان، با مردن و متلاشی شدن جسم از بین نمی‌رود؛ بلکه حیاتی جاودانه را در عالم آخرت پیش می‌گیرد.

از دیدگاه قرآن، انسان علاوه بر بدن مادی، از روح الهی بهره‌مند است و اصولاً حقیقت انسان، روح او است. قرآن در آیاتی به دو ساحتی بودن انسان تصریح می‌فرماید:

ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ ۱.

سپس [خدا]، اندام انسان را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید.

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.^۲

«تسویه» در این آیه به معنای خلقت اعضای بدن است که به صورت اعتدال و دور از افراط و تفریط آفریده شود. در لغت عرب، برای شخصی که از نظر سیرت و صورت در حد اعتدال قرار گیرد، از ماده «سوئی» استفاده می‌کنند. بنابراین، مقصود از «سوئی» در این آیات، تکمیل خلقت جسمانی و پردازش آفرینش ظاهری بدن انسان است. پس از آفرینش بدن، که در حد اعتدال است، خدا روحی در آن بدن می‌دمد که به دلیل شرافت و منزلت برتر، آن را به خود انتساب می‌دهد. این‌گونه اضافه را «اضافه تشریفی» می‌گویند؛ همان‌گونه که به مسجد و کعبه به دلیل اهمیت و موقعیت برتر آن، «خانه خدا» می‌گویند.

تاکنون از دیدگاه قرآن که انسان را دارای دو ساحت روح و بدن می‌داند، سخن گفتیم؛ اما قرآن موضوع دیگری را نیز پیش می‌کشد و آن اینکه حقیقت و واقعیت انسان، همان روح اوست؛ روحی که با بدن مادی همراه است. در هنگام مرگ، روح و نفس آدمی از بدن ستانده می‌شود. و همچنین بعد از مرگ روح باقی است و در عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهد با اینکه پس از مدتی بدن مادی متلاشی می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ۳.

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند.

۱. سجده (۳۲): ۹.

۲. حجر (۱۵): ۲۸ و ۲۹.

۳. زمر (۳۹): ۴۲.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.^۱

بگو: فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است شماها را می‌ستاند و آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.

کلمه «توفی» در این آیات به معنای اخذ و گرفتن است. بی شک فرشته مرگ هنگام مرگ، روح آدمی را می‌ستاند؛ زیرا بدن آدمی باقی است. از این بیان معلوم می‌گردد که حقیقت انسان همان روح است و آدمی، واقعیتی جز آن ندارد. اگر روح نیمی از انسانیت و شخصیت انسان را تشکیل می‌داد باید قرآن کریم به جای «یتوفاکم» می‌فرمود: «يَتَوَفَّىٰ بَعْضُكُمْ». پس حقیقت انسان جز آنچه فرشته مرگ می‌گیرد، نیست و پس از اخذ روح، چیزی از حقیقت انسان در زمین باقی نمی‌ماند.

آیاتی نیز در باره شهدا سخن می‌گویند و به صراحت بیان می‌دارند که شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار خویش از نعمتهای الهی بهره می‌برند حال آنکه جسم مادی آنان متلاشی شده است. بنابراین، حقیقتی که حیات انسان وابسته به آن است، همان روح است که باقی است:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^۲

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده‌اند، که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

از این آیات به خوبی برمی‌آید که اولاً انسان از دو ساحت بدن مادی و روح غیرمادی تشکیل شده است و ثانیاً حقیقت آدمی، همان روح غیرمادی است که هنگام مرگ فرشته مرگ آن را می‌ستاند.

فیلسوفان نیز دلایل متعددی بر غیرمادی بودن روح اقامه کرده‌اند. یکی از آنها این است که وقتی در خودمان یعنی همان من درک کننده دقت کنیم، می‌یابیم که وجود «من» که حقیقت انسان است، امری بسیط و غیرقابل تقسیم است و نمی‌توان آن را به دو «نیمه من» قسمت کرد، در صورتی که اساسی‌ترین خاصیت اجسام قسمت‌پذیری است و این خاصیت در «من» یا روح و روان ما یافت نمی‌شود، حتی به تبع بدن هم

۱. سجده (۳۲): ۱۱.

۲. آل عمران (۳): ۱۶۹.

قابل قسمت نیست. بنابراین، اگر روح و روان ما مادی بود، باید می توانستیم آن را به دو قسمت تقسیم کنیم، پس به ناگزیر، روح غیرمادی خواهد بود بنابراین، انسان غیر از بدن مادی، حقیقت دیگری به نام روح و روان دارد که این حقیقت، انسان را از سایر حیوانات متمایز می گرداند و همه انسانها از آن برخوردارند. هنگامی که در روح خود تأمل می کنیم، دو بعد ادراکی و گرایشی را در آن باز می یابیم.

۱. بعد ادراکی انسان

بعد ادراکی انسان در دو حوزه نظر و عمل فعالیت می کند. اگر متعلق شناخت، اشیا، آنگونه که هستند یا خواهند بود، باشد، به آن حوزه شناخت نظری می گویند؛ ولی اگر متعلق شناخت، عمل انسانی از جهت خوب و بد، یا بایدها و نبایدها باشد، به آن حوزه شناخت عملی می گویند. از این رو، فیلسوفان، علوم را به علوم نظری و عملی یا حکمت نظری و عملی تقسیم کرده اند. البته تمایز آنها در متعلق شناخت است، نه در قوه شناخت.

ادراک نظری

شناختی که برای انسان حاصل می شود، یا از طریق صورتها و مفاهیم ذهنی است؛ مانند عمل انسان به درختی در مقابل خود که از این درخت، صورتی در ذهن او حاصل می شود و به آن علم حصولی می گویند و یا چنین واسطه ای وجود ندارد و انسان مستقیماً به متعلق شناخت و یا وجود واقعی و عینی آن آگاهی دارد که به آن علم حضوری می گویند؛ مانند آگاهی انسان به حالات روانی و احساسات و عواطف خود. هنگامی که دچار ترس می شویم، این حالت روانی را مستقیماً و بی واسطه درمی یابیم نه اینکه به وسیله صورت یا مفهوم ذهنی آن را بشناسیم. هنگامی نیز که تصمیم به کاری می گیریم، از تصمیم و اراده خود بی واسطه آگاه می شویم؛ آگاهی ما به ذات خود و همچنین آگاهی به قوای ادراکی مان نیز از این دست آگاهی است.

گاهی متعلق علم حضوری، خدا و امور مرتبط به خدا است که به آن شهود

عرفانی نیز می‌گویند. بزرگان معصوم، مانند امیرمؤمنان علی علیه السلام قبل از اینکه اشیا را مشاهده کنند، خدا را می‌بینند^۱؛ چنانکه در روایتی از آن حضرت نقل است:
 من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم؛ البته نه با چشم سر، بلکه با چشم قلب.^۲

بنابراین، امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از آنکه اشیا را مشاهده نماید، خدا را می‌بیند و سپس در پرتو رؤیت خدا، به اشیا آگاه می‌شود.

قوای علم حصولی

قوای حس: بسیاری از صورتهای ذهنی از طریق حواس به ما می‌رسند. از طریق حس بینایی اشیا را می‌بینیم و از طریق حس شنوایی، صداهایی را می‌شنویم و از طریق حس چشایی، مزه‌هایی را می‌چشیم و از طریق حس بویایی، بوها را حس می‌کنیم و از طریق حس لامسه، نیز لمس می‌کنیم. از همه این مجاری، صورتهایی در ذهن حاصل می‌شود.

قوة عقل: این قوه توانایی درک مفاهیم کلی را دارد؛ مانند مفهوم انسان، کتاب، دانشجو که از خصیصه کلیت برخوردارند. عقل از طریق استدلال و قیاس و برهان به معلومات جدیدی می‌رسد. ریاضیات و فلسفه مصداق بارز معرفت عقلانی‌اند. انسان در ریاضیات از طریق معلوماتی که در اختیار دارد و با کمک استدلال، به معلومات جدیدی آگاهی پیدا می‌کند و البته معلوم جدید اعم از حسی و غیرحسی است. همه ما از اتقان و علمی بودن کتاب یک مؤلف به میزان علم و آگاهی او پی می‌بریم؛ همانگونه که از نظم و هماهنگی دقیق جهان به ناظم حکیم و عالم، که ورای جهان قرار دارد، پی می‌بریم. چنین معلوماتی را معلومات عقلانی می‌گویند.

ادراک عملی

شناختی را که مربوط به حوزه عمل یعنی بایدها و نبایدها و خوبها و بدها است، حوزه

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۲؛ امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۵۹۲.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۹۸.

شناخت عملی می‌گویند؛ مانند اینکه عدالت خوب است یا انسان باید راست بگوید. به تعبیری، حکمت عملی عبارت است از علم به تکالیف و وظایف انسان. علوم تربیتی و مکاتب تعلیم و تربیت در شمار مجموعه معرفت یا حکمت عملی‌اند؛ زیرا به عمل آدمی ارتباط دارند.

۲. بعد گرایشی انسان

روح انسان علاوه بر بُعد شناختی، بُعد دیگری به نام بُعد گرایشی دارد. بعد گرایشی، همان تمایلاتی‌اند که با روح انسان سرشته شده‌اند. هر انسانی ذاتاً از این گرایشها - هر چند در حد بسیار ضعیف و نهفته - بهره‌مند است و آنها را در خود به‌طور بدیهی احساس می‌کند. این تمایلات بر اثر عوامل خارجی و القائات محیط و جامعه و تربیت پدید نیامده‌اند. البته عوامل خارجی، در رشد و شکوفایی آنها مؤثرند؛ مانند میل به دانش و پرستش خدا.

گرایشهای انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. **گرایشهای حیوانی:** این گرایشها میان حیوان و انسان مشترکند. نمونه‌هایی از آنها عبارتند از: گرایش به حفظ ذات و صیانت از خود و میل به جنس مخالف. این گرایشها را غریزه هم می‌گویند.

۲. **گرایشهای انسانی:** گرایشها و تمایلاتی‌اند که به انسان اختصاص دارند و یا دست کم نشانه‌های آنها در حیوانات کمتر مشاهده می‌گردد.

از گرایشهای اصیل انسان، میل و محبت به خدا است که از وی جدایی‌ناپذیر است، به طوری که می‌توان انسان را موجود متأله یا دین‌ورز نامید. خداوند، انسان را با فطرت دینی و الهی آفریده است و دگرگونی در آفرینش الهی وجود ندارد. از این رو است که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

خداوندا! تو قلبها را بر محبت خود آفریده‌ای.^۱

اگر محبت و میل به خدا، آمیخته با وجود آدمی است، دیگر انفکاک آن از وجود او امکان ندارد. البته ممکن است انسانها بر اثر شرایط محیطی نسبت به این میل فطری

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳.